



تعامل جدید چین و هند

سفر اخیر وانگ یی، وزیر خارجه چین به دهلی نو، تنها یک دیدار دیپلماتیک معمولی نیست؛ بلکه نقطه‌ای تعیین‌کننده در معادلات ژئوپلیتیک جنوب آسیا و حتی نظم نوین جهانی محسوب می‌شود. پس از چهار سال تنش و بی‌اعتمادی ناشی از درگیری‌های مرزی مرگبار در لداخ و نیز حمایت تمام‌عیار پکن از اسلام‌آباد در جنگ چهارروزه هند و پاکستان، اکنون پکن و دهلی‌نو در شرایطی به سمت آشنی اقتصادی و سیاسی حرکت می‌کنند که متغیرهای بیرونی، از جمله فشار تعرفه‌ای ترامپ و نزدیکی هند به روسیه، معادله را پیچیده‌تر کرده است. حادثه مرزی ۲۰۲۰ در دره گالوان یک نقطه عطف منفی در روابط دو کشور بود. مرگ سربازان در ارتفاعات هیمالیا باعث شد فضای عمومی در هند علیه چین ملتهب شود و روابط به پایین‌ترین سطح برسد. ضمن آنکه حمایت تسلیحاتی و دیپلماتیک تمام‌عیار و علنی چین از پاکستان در درگیری اخیر با هند هم به زخم‌های کهنه در مناسبات پکن و دهلی‌نو افزود. اما اکنون واقعیت‌های ژئوپلیتیک، طرفین را ناگزیر به بازنگری کرده است. سفر وانگ یی، وزیر خارجه چین به هند و دیدارهای فشرده با سوبرامانیا م جایشانکار، وزیر امور خارجه هند و آجیت دووال، مشاور امنیت ملی دولت هند نشان‌های از تمایل دو قدرت آسیایی برای عبور از گذشته است. احیای گفت‌وگوها درباره تجارت مرزی، از سرگیری پروازهای مستقیم‌و توافق‌های گردشگری، اگر چه نمادین به نظر می‌رسند، اما در دیپلماسی معنا دارند. این اقدامات نشان‌دهی از آن است که دو طرف قصد دارند زخم‌های لداخ را التیام ببخشند و راه را برای همکاری‌های گسترده‌تر باز کنند. بخش مهمی از این نزدیکی، ناشی از فشارهای واشنگتن است. اعمال تعرفه ۵۰ درصدی آمریکا علیه هند به بهانه خرید نفت از روسیه، در واقع بزرگ‌ترین شوک اقتصادی سال‌های اخیر برای دهلی‌نو بود. ترامپ انتظار داشت هند روابط خود را با روسیه کاهش دهد، اما نتیجه کاملاً معکوس شد. تحریم‌ها و تعرفه‌ها عملاً هند را به سمت مسکو و پکن سوق داده است. وقتی هندی‌ها ببیند آمریکا حاضر است به‌خاطر خرید نفت از روسیه، چنین جریحه‌سنگینی اعمال کند، طبیعی است که به سمت تنوع‌بخشی شرکا حرکت کند و در این میان چین با ظرفیت عظیم اقتصادی و نقش کلیدی در بریکس، جذاب‌ترین گزینه برای دهلی‌نو است. این تغییر چرخش راهبردی هند است که پیامدهای آن می‌تواند توازن قوا در آسیا را دگرگون سازد. چین دومین شریک تجاری بزرگ هند است و حجم واردات مواد خام و صنعتی از پکن برای توسعه زیرساخت‌های هند حیاتی است. در مقابل، چین نیز به بازار گسترده هند برای صادرات و سرمایه‌گذاری نیاز دارد. پس از تجربه جنگ تجاری با آمریکا، هر دو کشور در یافتند که وابستگی بیش از حد به غرب می‌تواند آسیب‌پذیری ایجاد کند. در نتیجه، آن‌ها به سمت ساختن یک بلوک اقتصادی جدید حرکت می‌کنند که می‌تواند در قالب بریکس یا سازمان همکاری شانگهای، به چالش جدی برای نظام اقتصادی تحت رهبری غرب تبدیل شود. اگر سفر نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند به چین در پایان آگوست (نهم شهریور) عملی شود، یک نقطه عطف تاریخی خواهد بود، زیرا برای نخستین بار پس از سال‌ها، رهبران هند و چین در فضایی متفاوت و در شرایط بحران با آمریکا با یکدیگر دیدار می‌کنند. این روند می‌تواند به ایجاد یک محور جدید چین-هند-روسیه منجر شود که این محور، ظرفیت تغییر موازنه قدرت در آسیا را هم در حوزه انرژی و تجارت و هم در عرصه امنیتی دارد. نزدیکی هند به چین، حتی اگر تاکتیکی باشد، برای واشنگتن و متحدانش یک هشدار جدی است که تکیه صرف بر دهلی‌نو به‌عنوان وزنه تعادل علیه پکن دیگر قابل اتکا نیست. آسیا با شکل‌گیری تدریجی یک نظم چندقطبی مواجه است. نزدیکی چین و هند می‌تواند ابتکارهای آمریکا در منطقه را تضعیف کند و در عین حال، دست روسیه را در بحران اوکراین و تعامل با غرب بازنر نماید. بنابراین این تحولات صرفاً یک آشتی دوجانبه نیست، بلکه آغاز تحولی بزرگ‌تر در ساختار قدرت جهانی است. سفر وانگ یی، وزیر خارجه چین و احتمال سفر مودی، نخست‌وزیر هند به چین را باید فراتر از سطح یک ترمیم روابط دوجانبه دانست. این تحولات نشان‌دهی از بازآرایی ژئوپلیتیک در قاره آسیاست؛ جایی که فشارهای آمریکا، منافع اقتصادی و ضرورت‌های امنیتی، دو قویب دیرینه را به سمت همکاری سوق داده است. پیامدهای این روند نه‌تنها برای جنوب آسیا، بلکه برای نظم جهانی آینده اهمیت خواهد داشت.



راب پیننفولد

استاد امنیت بین‌الملل کالج پادشاهی لندن

در ۱۶ جولای، اسرائیل مداخله نظامی خود در سوریه را به طرز چشمگیری افزایش داد. در جریان درگیری‌های داخلی بین دروزی‌ها، یابیدنشین‌ها و نیروهای دولتی سوریه در استان سویدا، اسرائیل به نفع دروزی‌ها وارد جنگ شد و تنها در ۲۴ ساعت بیش از ۱۶۰ حمله هوایی انجام داد. سپس چندین ساختمان دولتی را در دمشق، پایتخت سوریه، با خاک یکسان کرد. اسرائیل کاتر، وزیر دفاع اسرائیل، ویدئویی از حمله را در شبکه ایکس به اشتراک گذاشت و گفت: «ضربات سنگین آغاز شده است». این پست یعنی ضربات بیشتری در راه است. بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، برای توجیه تصمیم خود برای دنبال کردن درگیری به جای همکاری در سوریه، استدلال کرد که اسرائیل چاره‌ای جز اقدام و «نجات برادران دروزی خود» از قتل عام ندارد. ادعای او - به‌طور قابل درکی - با شک و تردید مواجه شده است. بیش از ۶۰۰ هزار نفر در طول جنگ داخلی سوریه جان باختند و این رقم احتمالاً شامل صدها اگر نه هزاران دروزی می‌شود. اما مداخلات اسرائیل در طول آن جنگ به هیچ وجه به مقیاس حملات اخیر آن نزدیک نبود. یک راه بهتر برای درک اقدامات اسرائیل، بررسی تغییر رویکرد اسرائیل از یک قدرت طرفدار وضع موجود به یک قدرت تجدیدنظرطلب است. تا پیش از این، سیاست‌گذاران اسرائیلی با وجود مواجهه با بازیگران متخاصم در مرزهای متعدد - حزب‌الله در شمال و حماس در جنوب - عموماً وضعیت استراتژیک خود را قابل تحمل می‌دانستند و به دنبال بهبودهای تدریجی در چارچوب تقسیم‌بندی ژئوپلیتیکی موجود بودند. نتانیاهو تمام تلاش خود را کرد تا حماس را ساکت نگه دارد،

از وقوع راه‌حل دوکشوری جلوگیری کند و با خودکامگان منطقه‌ای به دنبال توافقات صلح باشد. پیش از حملات حماس در ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل نیز جنگ داخلی سوریه را یک امر داخلی سوریه می‌دانست. اسرائیل تنها زمانی مداخله کرد که ایران که در سوریه مستقر بود، تلاش کرد برای تأمین سلاح‌های پیشرفته برای حزب‌الله در مرزهای سوریه با اسرائیل و لبنان زیرساخت‌هایی ایجاد کند. در سوریه، غزه و جاهای دیگر، نتانیاهو به نیروهای دفاعی اسرائیل دستور داده بود تا به جای دنبال کردن تغییر رژیم، «چمن‌زنی» کنند و هرگونه تهدید تجدیدنظرطلبانه را به حداقل برسانند. دنبال کردن این رویکرد به این دلیل بود که اسرائیل احساس می‌کرد وضع موجود محلی و منطقه‌ای به بهترین وجه در خدمت منافع خودش است. این امر به اسرائیل اجازه داد تا مرز خود را با غزه ببندد و در عین حال هرگونه مسئولیتی را در قبال ساکنان این سرزمین از خود سلب کند. در کرانه باختری، اسرائیل حکومت غیرنظامی را به طرف دیگری - تشکیلات خودگردان فلسطین - واگذار کرد و در عین حال اشغال طولانی‌مدت خود را تثبیت کرد. در مناطق دورتر، اسرائیل روابط خود را با سایر قدرت‌های طرفدار وضع موجود، از جمله امارات متحده عربی، مراکش و بحرین عادی‌سازی کرد. ظاهراً در اواخر سال ۲۰۲۳ نزدیک بود که این کار را با عربستان سعودی هم انجام دهد.

اسرائیلی‌ها مدت‌هاست که نتانیاهو را به دلیل طول عمر سیاسی‌اش «جادوگر» می‌نامند، اما او بیشتر به خاطر اینکه برای مدت طولانی در یک سیکل غیرممکن قرار گرفته، شایسته این لقب است. تحت حکومت او، به نظر می‌رسید که اسرائیل می‌تواند کرانه باختری را حفظ کند و همچنین از نظر نظامی احساس امنیت بیشتری داشته باشد و به‌طور فزاینده‌ای در منطقه ادغام شود.

اما حملات حماس همه این داینامیک‌ها را

تغییر داد. نتانیاهو در واکنش به حمله حماس،

رویکرد حفظ وضع موجود را رها کرد. او در

عوض «پیروزی کامل» علیه حماس در غزه را

دنبال کرده و بارها آتش‌پس

نکته پژوهشگر

هژمونی یا تجله

اسرائیل از رویکرد حفظ وضع موجود عبور کرده

در این منطقه رانقض کرده است. علاوه بر این، اسرائیل حملات خود را علیه حزب‌الله و ایران تشدید کرد و هر دو را تضعیف کرد. خلاصه اینکه، نتانیاهو اسرائیل را به عنوان یک بازیگر تجدیدنظرطلب که در حال بازسازی منطقه از طریق قدرت نظامی است، باآفرینی کرده است. در ماه‌های اخیر، بحثی در مورد اینکه آیا اسرائیل اکنون یک هژمون در خاورمیانه است یا خیر، مطرح شده است. اما این بحث، درک اشتباهی از استراتژی بزرگ و جدید اسرائیل به دست می‌دهد. اسرائیل آرزوی تبدیل شدن به آن نوع هژمونی را که سیاست‌گذاران آمریکایی اغلب به آن فکر می‌کنند، ندارد و آن هژمونی عبارت است از تحکیم و تقویت یک توازن قدرت استراتژیک سودمند. اسرائیل اکنون از نیروی نظامی برای بی‌ثبات کردن کل خاورمیانه به منظور بازسازی و نظم‌دهی مجدد منطقه استفاده می‌کند. این بدان معناست که اسرائیل به جای «چمن‌زنی» برای مهار رقبای خود، اکنون از برتری



عکس: Bloomberg

خاورمیانه جدید،

همه چیز در خاورمیانه تغییر کرده

حمله اسرائیل به غزه، حمایت سیاسی از اسرائیل را در هر دو حزب سیاسی ایالات متحده و در سراسر جهان تضعیف کرده است. همانطور که آلون پینکاس، دیپلمات سابق اسرائیلی، اخیراً در نشریه «نیو ریپابلیک» اظهار داشت، اکنون ۶۰ درصد از آمریکایی‌ها از عملیات اسرائیل در غزه ناراضی هستند و نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهد که اکثریت (۵۳ درصد) تصویر نامطلوبی از اسرائیل در ذهن دارند. روزنامه‌های وابسته به دموکرات‌های ترقی‌خواه با شدت بیشتری اقدامات اسرائیل را محکوم می‌کنند و کارشناسان بر جسته نسل‌کشی - از جمله در خود اسرائیل - به‌طور فزاینده‌ای اسرائیل را به ارتکاب این جنایت فجیع متهم می‌کنند. حتی اگر کسی اتهام‌نسل‌کشی را رد کند، شکی نیست که اسرائیل در مقیاس وسیعی مرتکب جنایات جنگی شده است. این مسئله که حماس در ۷ اکتبر مرتکب جنایاتی شده است، توجیهی برای ادامه بمباران و گرسنگی دادن به یک جمعیت درنده نیست. حزب دموکرات اکنون در این مورد عمیقاً دچار اختلاف‌نظر است و بنای مستحکم سابق حزب جمهوری‌خواه در مورد احساسات طرفدارانه از اسرائیل در حال ترک خوردن است. وقتی امثال تاکر کارلسون، استیو بنی و مار جوری تیلور گرین، نماینده‌ای که حامی سرسخت ترامپ است، ساز مخالف با اسرائیل می‌زنند، باید دریافت که اوضاع در حال تغییر است. روندهای مشابهی در سراسر جهان در حال وقوع است: یک نظرسنجی اخیر از ۲۴ کشور نشان داد که اکثریت پاسخ‌دهندگان در ۲۰ کشور از ۲۴ کشور، دیدگاه نامطلوبی نسبت به اسرائیل دارند و دولت‌های فرانسه، بریتانیای کبیر، کانادا و احتمالاً استرالیا متعهد شده‌اند که کشور فلسطین را به رسمیت بشناسند. با توجه به اینکه ترامپ هیچ وابستگی احساسی به اسرائیل (با هر کشور دیگری) ندارد و بیشتر به دنبال جلب رضایت بزرگان ثروتمند نفتی در جهان عرب است، حداقل این احتمال وجود دارد که ایالات متحده سرانجام از

حکومت اسد که از حمایت محروم شده، از صحنه کنار زده شده و اسرائیل از این فرصت برای بمباران انبارهای اسلحه در سوریه و اشغال سرزمین‌های بیشتر در این کشور استفاده کرده است. اسرائیل با حوثی‌ها در یم تبادل حملات هوایی داشته است. در نهایت، اسرائیل در ماه ژوئن یک کمپین هوایی بلندپروازانه علیه ایران (که متعاقباً توسط ایالات متحده تقویت شد) را در تلاش برای نابودی زیرساخت‌های هسته‌ای ایران و احتمالاً با هدف سرنگونی حکومت آغاز کرد. به غیر از اسد، هیچ‌یک از بخش‌های دیگر این محور حذف نشده‌اند و همگی سرسختانه بر جای خود باقی مانده‌اند. اما هر یک از آنها اکنون به‌طور قابل توجهی ضعیف‌تر از چند سال پیش هستند.

تحول دوم، تغییر تدریجی قدرت و نفوذ در جهان عرب، دور شدن از مصر و عراق و حرکت به سمت عربستان سعودی و کشورهای نفتی ثروتمند خلیج فارس است. مصر همچنان درگیر مشکلات اقتصادی است. در حالی که عربستان سعودی و امارات متحده عربی در حال رقابت برای نوآوری و تنوع بخشیدن به اقتصاد خود و ایفای نقش‌های دیپلماتیک فعال‌تری هستند. جای تعجب نیست که برخی از کارشناسان اکنون معتقدند که این کشورها می‌توانند نقش میانجیگرانه در منطقه ایفا کنند، حتی اگر ایفای این نقش فقط از روی ضرورت باشد. سوم، نفوذ روسیه در منطقه به دلیل سقوط بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه و بار سنگین جنگ طولانی و پرهزینه اوکراین به شدت کاهش یافته است. مسکو توانست از سقوط اسد جلوگیری کند و با وجود انواع کمک‌هایی که تهران از زمان شروع جنگ اوکراین به روسیه ارائه داده، کمک چندانی به ایران هم نکرده است. روسیه تحت ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین دیگر قادر به ایفای نقش مخربی که در دهه‌های اخیر ایفا می‌کرد، نیست و این تحول، تغییر قابل توجه دیگری را نشان می‌دهد.

در نهایت، نقش سایر قدرت‌های خارجی - از جمله ایالات متحده - اکنون ممکن است به طور قابل توجهی در حال تغییر باشد. اگرچه ایالات متحده دهه‌هاست که با ایران خصومت داشته است اما تصمیم دولت ترامپ برای مشارکت فعال در کارزار بمباران اسرائیل، گامی مهم بود که واشنگتن برداشت؛ به‌ویژه با توجه به تهدید رئیس‌جمهور دونالد ترامپ مبنی بر از سرگیری حملات در صورت تلاش ایران برای دستیابی به بمب هسته‌ای. بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل و برخی از بخش‌های لابی اسرائیل در ایالات متحده، مدت‌ها بود که برای این اقدام تلاش می‌کردند و سرانجام به آرزوی خود رسیدند. اما در عین حال، وحشیگری

نکته نظریه‌پرداز



استفان والت

استاد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد

با توجه به وقایع پرتأسوب چند سال گذشته، وسوسه‌انگیز است که ظهور یک «خاورمیانه جدید» را اعلام کنیم. اما چند بار این مفهوم را شنیده‌ایم؟ جنگ شش روزه توسط برخی به عنوان یک نقطه عطف حیاتی تصور می‌شد و برخی این ایده را مطرح می‌کردند که مطمئناً مخالفان عرب اسرائیل اکنون صلح خواهند کرد. اما این اتفاق نیفتاد. پیمان صلح مصر و اسرائیل، جنگ اول خلیج فارس، توافق اسلو، حمله ایالات متحده به عراق و بهار عربی نیز همین‌طور بودند. با این حال رویدادهایی مانند حملات ۱۱ سپتامبر، جنگ داخلی سوریه، حمله حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، نسل‌کشی مداوم در غزه، تخریب مکرر لبنان توسط اسرائیل، حملات حوثی‌ها به کشتیرانی دریای سرخ و حملات هوایی اخیر به ایران همچنان اتفاق می‌افتد. ما در طول یک دهه گذشته - و به‌ویژه از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ - شاهد تحولات خارق‌العاده‌ای بوده‌ایم، اما شرایط اساسی که منطقه را برای مدت طولانی درگیر جنگ کرده، بدون تغییر باقی مانده است. برخی از بازیگران رفته‌اند، در برخی دیگر قدرت را به دست آورده یا از دست داده‌اند، و چندین بازیگر دیگر سیاست‌های متفاوتی را پذیرفته‌اند، اما منابع اساسی‌تری بی‌ثباتی هنوز دست نخورده باقی مانده‌اند.

بنابراین، وقتی صحبت از خاورمیانه جدید می‌شود، بیشتر تمایل دارم درباره وقوع‌اش شک کنم. برای فهمیدن دلایل آن، ابتدا آنچه جدید است را در نظر بگیرید و سپس به آنچه بدون تغییر باقی مانده توجه کنید.

مشهودترین و مهم‌ترین تحول چند سال گذشته، تضعیف چشمگیر «محور مقاومت» (ایران، حماس، حزب‌الله، شبه‌نظامیان عراقی، حکومت اسد در سوریه و حوثی‌ها در یم) است. پس از حمله حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل کمپین گسترده‌ای را علیه هر بخشی از این ائتلاف آغاز کرد و تأثیرات آشکاری به جای گذاشت. حماس به شدت تضعیف شده است، هر چند هنوز از بین نرفته است و هنوز در برابر اقدامات نسل‌کشی اسرائیل مقاومت می‌کند. بسیاری از رهبران ارشد حزب‌الله ترور شده‌اند و بازوی نظامی آن بسیار ضعیف‌تر از دوسال پیش است.